

یاران روحانی با تقدیم تحیات امنع ابھی و با تبریک به مناسبت ایام مبارکه ولادت حضرت بهاءالله و حضرت باب امید داریم با همراهی شما عزیزان و هماهنگیهای لازم جهت بهره مندی از توانائیهای محلی لحظاتی بسیار مفید و روحانی را در کنار عزیزانتان سپری نمائید

متمنی است موارد زیر را مورد عنایت قرار دهید

۱- حتی الامکان برای استفاده از موسیقی در خلال برنامه ها برنامه ریزی فرمائید.

۲- میتوانید از کلیپهای موجود، سرودها و فیلمهایی که به این مناسبت تهیه گردیده و در اینترنت قابل دسترسی می باشد استفاده نمائید.

۳- برنامه تقدیمی صرفا یک پیشنهاد است بنابراین میتوانید برخی از قسمتها را گزینش نمائید و یا با برنامه های دیگری جایگزین فرمائید.

ساعاتی مملو از عشق و سرور برایتان آرزو مینمائیم

برنامه بزرگداشت ولادت حضرت بهاء الله و حضرت باب

۱- ذکر دسته جمعی (یا نور النور...)

۲- لوح مبارک عید

۳- لوح مبارک حضرت بهاء الله

۴- ولادت آنان "یک یوم محسوب شده عندالله"

۵- حکایت : بشارت به ولادت موعود

۶- لوح مبارک حضرت بهاء الله

۷- حکایت

۸- ولادت و صباوت حضرت بهاء الله

۹- نور و قریه مبارکه تا کر

تنفس

۱۰- مناجات

۱۱- مضمون مناجاتی به قلم حضرت اعلی

۱۲- ولادت حضرت باب

۱۳- انا اصغر من ربی بسنتین

۱۴- حضرت باب، کودکی که به کودکان دیگر شباهت نداشت

۱۵- تعمقی در اعیاد ولادت حضرت اعلی و حضرت بهاء الله

یا خداداد امروز روز جزاست و روز عطا. ابواب کرم مفتوح و دریای بخشش امام وجوه مَوَاج . طوبی از برای نفسی که به عرف ایام ظهور فائز گشت و از رحیق بیان که از قلم رحمن جاری است قسمت برد. اهل دنیا طُرّاً در شب و روز از حق جل ظهورش را می طلبیدند و لقایش را مسئلت می نمودند. و چون بحر نور ظاهر و هیكل ظهور بر سفینه اقتدار هویدا ، کل اعراض نمودند ، الاّ معدودی. این است شان مظاهر اوهام ومطالع آن، بگو: "الها کریمای یکتا خداوندا ، جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود از دریای رحمتت محرومش منما این مظلومان را در ظلّ سدره عدلت ، مأوی ده و فقیران را به بحر عنایت راه نما. تویی مالک جود و سلطان عطا."

تاریخ امری همدان صفحه ۱۴

۴- ولادت آنان "یک یوم محسوب شده عندالله"

عظمت آن یوم که حضرت بهالله درباره آن فرموده اند " امروز روز دیگر است " از آنجا معلوم می شود که فرا رسیدن آن دو مظهر ظهور الهی که ولادت آنان "یک یوم محسوب شده عندالله" اعلام نمودند. وجود مقدس حضرت باب بنفسه و ظهور مبارکش که انفصال از نظم کهنه امروز را موجود گشت پاسخی بود به ادعیه وتضرع نسل های متمادی که منتظر موعودی بودند که ظهورش در همه کتب مقدسه وعده داده شده بود. با ظهورش حضرتش امر ابدی الهی با سرعتی خارق العاده تجدید و احیا گردید لیکن با عنوانی که ایشان برای خویش برگزیدند، نشان داده اند که وجود حضرتش درگهی است برای یک ظهور برترکه به فرموده حضرت شوقی افندی،ایشان " خود را مبشر خاضع آن ملحوظ داشته اند". مجهودات بهائیان در سراسر عالم برای ترویج امر الهی یادآور انذار مبارک حضرت باب است که صریحا در کتاب بیان می فرمایند " طوبی لمن ینظر الی نظم بهالله و یشکر ربه ."

پیام بیت العدل اعظم مورخ ۱ ژوئن ۲۰۱۸

۳- لوح مبارک عید

الرَّؤْفُ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ

أَنْ يَا مَلَأَ الْعَيْبِ وَ الشُّهُودِ أَنْ أفرحُوا فِي أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ اسْتَبَشِرُوا فِي ذَوَاتِكُمْ بِمَا ظَهَرَ لَيْلُ الذِّي فِيهِ حُسْرَتِ الْأَكْوَارِ وَ دُورَتِ الْأَدْوَارِ وَ بُعِنَتِ اللَّيَالِي وَ الْأَنْهَارُ وَ مِيقَاتُ الْأَمْرِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ فَيَا بُشْرَى لِمَنْ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِهَذَا الرُّوحِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ . وَ هَذِهِ لَيْلُهُ قَدْ فُتِحَتْ فِيهَا أَبْوَابُ الْجَنَانِ وَ سُدَّتْ أَبْوَابُ النَّيرانِ وَ ظَهَرَ رِضْوَانُ الرَّحْمَنِ فِي قُطْبِ الْأَكْوَانِ وَ

هَبَّتْ نَسَمَهُ اللَّهُ مِنْ شَطْرِ الْعُفْرَانِ وَ آتَتْ السَّاعَةَ بِالْحَقِّ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ فَيَا بُشْرَى لِهَذَا اللَّيْلِ الَّذِي اسْتَنْصَأَ مِنْهُ كُلُّ الْأَيَّامِ وَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ إِلَّا كُلُّ مُوقِنٍ بِصِيرٍ وَ قَدْ طَافَتْ فِي حَوْلِهِ لَيَالِي الْقَدْرِ وَ نَزَلَتْ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ بِأَبَارِيقِ الْكَوْثَرِ وَ التَّسْنِيمِ وَ فِيهِ زُبْنَ كُلِّ الْجِنَانِ بِطِرَازِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْمَنَّانِ ...

فَيَا حَبَّذَا مِنْ هَذَا الْفَجْرِ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَى جَمَالُ الْقَدَمِ عَلَى عَرْشِ إِسْمِهِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ وَ فِيهِ وُلِدَ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ فَطُوبَى لِمَنْ يَتَعَمَّسُ فِي بَحْرِ الْمَعَانِي مِنْ هَذَا الْبَيَانِ وَ يَصِلُ إِلَى لِنَائِي الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ الَّتِي كُنِزَتْ فِي كَلِمَاتِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُتَعَالَى الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ فَيَا حَبَّذَا لِمَنْ يَعْرِفُ وَ يَكُونُ مِنَ الْعَارِفِينَ قُلْ هَذَا فَجْرٌ نَزَلَتْ قَبَائِلُ مَلَأَ الْفِرْدَوْسَ ثُمَّ مَلَائِكَةُ الْقُدُسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ اسْتَعْرَجَ بِنَفْحَاتِ جَمَالِ اللَّهِ الْأَبْهَى إِلَى أَهْلِ مَلَأَ الْأَعْلَى وَ مِنْ هَذِهِ النَّفْحَاتِ نَزَلَتْ مَلَائِكَةُ أُخْرَى بِأَكْوَابٍ مِنْ كَوْثَرِ الْبَقَاءِ وَ يَسْقُونَ الَّذِينَهُمْ طَافُوا حَوْلَ مَقَرِّ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَى هَيْكَلُ الْقَدِيمِ عَلَى عَرْشِ إِسْمِهِ الْأَكْرَمِ الْكَرِيمِ

ایام تسعه

۵- حکایت: بشارت به ولادت موعود

میرزا محمود بعد از سالها داستانی از دوران جوانی خویش باز گفت. او اینک نود سالی از عمرش می‌گذشت. اهل قمصر بود و ساکن کاشان. بگذارید از زبان خودش بشنویم قصه او را.

جوان بودم و جویای نام و در جستجوی حقیقت و یافتن سرّ خدای درباره موعود برگزیده‌اش که چه زمان و از کدامین نقطه این دنیا عرض جمال خواهد کرد و خورشید وجودش از کدامین افق ظهور خواهد کرد تا این عالم را حیات جدید بخشد و از مشقت نجات دهد.

از این و آن و از بعضی مردمان شنیدم که گویا شخصی در نائین است و مردم را بشاراتی می‌دهد و سخنانی از عوالم الهی باز می‌گوید و آنقدر این شخص لسانی فصیح دارد و کلامی ملیح که هرکس سخنش می‌شنود از دنیا و آنچه در اوست بیزار می‌شود و به دل به عوالم الهی می‌بندد.

بی آن که به برادران خود بگویم، شال و کلاه کردم و روانه نائین شدم. راه چندان دور نبود و مقصد چندان از من بعید نه. با آن اوصافی که شنیده بودم، دورتر از آن هم اگر بود بی‌گمان می‌رفتم تا سخنی که با دل سر و کار دارد و بیزاری از آب و گل پدید می‌آورد بشنوم. باری، به مقصد رسیدم. سراغ آن مرد خدای را از این و آن گرفتم تا مرا به سوی او رهنمون ساختند.

مردی نورانی بود و کلامی ربّانی داشت که سخت در دل و جانم اثر گذاشت. تصمیم گرفتم نزد او بمانم تا آثار روحانیت او در ژرفنای دلم مؤثر افتد تا که شاید به موهبت ایمان به موعود محبوب فائز شوم. باری، روزی آن مرد خدای، که حاجی حسن نام داشت، بعد از ادای نماز صبح به من فرمود:

"ای محمود، بدان که دیری نخواهد پایید که عالم ناسوت پرتوی از ملکوت خواهد گرفت و اراده خدای آنچنان که در آسمان‌هاست بر زمین جاری خواهد گشت؛ بدان که ملکوت خدا بر وجه ارض استقرار خواهد یافت و این مملکت، همین ایران خودمان، کعبه مقصود عالمیان خواهد گشت."

کلام او در من سروری ناگفتنی آفرید. چشم به راه بودم که این مژده او کی جامه واقعت خواهد پوشید و نور خدای بر دیده و دل ما خواهد تابید. چندی گذشت و یک روز بامداد، سپیده دمیده بود که او را دیدم سر به سجده نهاده و یزدان را سپاس می‌گوید. "الله اکبر" بر زبان می‌راند و بسیار مسرور است. در شگفت ماندم که آیا چه روی داده است و چه خبری به او رسیده که اینگونه شاکر و مسرور است. اندکی گذشت و به حال عادی باز گشت. چشمش به من افتاد و زبان باز کرد و گفت:

"ای میرزا محمود، می‌دانی چه اتفاقی افتاد؟ آن موعود محبوبی که بشارت ظهورش را به تو دادم که دیری نخواهد پایید که این جهان را از نور خود مملو خواهد ساخت، هم‌اکنون قدم به این جهان نهاد. به تو مژده می‌دهم که ایام ظهور او را به چشم خود خواهی دید و نورانیت او به قلب تو راه خواهد یافت." من در شگفت مانده بودم و نمی‌دانستم که این خبر چگونه به او رسیده است. این مکاشفه و شهود را چگونه تجربه کرده است. از پیشینه این ماجرا پرسیدم. حاجی حسن اندکی به فکر فرو رفت و سپس داستانی را برایم بازگفت که سخت شگفت‌زده‌ام کرد. او می‌گفت:

"سالها قبل شیخی به ایران آمد، نامش احمد بود از اهل احسا. چندی در شیراز بود و سپس به یزد رفت و مدتی آنجا بود و گوش مستعد می‌خواست و دل پذیرا. با دو تن معاشر شد؛ یکی را نام عبدالوهاب بود و دیگری عبدالخالق. عبدالخالق خود را بسیار عالم و آگاه می‌دانست ولی شیخ به عبدالوهاب بیشتر تمایل داشت تا او. هر زمان که می‌خواست با عبدالوهاب سخنی از عوالم الهی بگوید، از عبدالخالق می‌خواست که آنها را تنها بگذارد. این موضوع برای عبدالخالق بسیار گران آمد. شیخ احمد رفت و عبدالوهاب از خلق کناره گرفت و معتکف شد. مردمان را گمان چنان بود که صوفی شده یا قصد دارد طریقتی ایجاد کند و پیروانی بیابد و ریاستی برای خود برقرار کند. حتی صوفیان نیز به مخالفتش قیام کردند. اما او به کسی اعتنایی نکرد و با احدی همدم نشد.

"از قضا مرا با عبدالوهاب امکان آشنایی فراهم آمد و دوستی بین ما برقرار شد. عبدالوهاب، گویی به دل مشتاق و پذیرای من پی برده بود، سَرّی را که از شیخ احمد شنیده بود برایم بیان کرد. عبدالوهاب عمرش چندان وفا نکرد و به دیار دیگر شتافت. پس، طریق او در پیش گرفتم و اگر فرد مستعدی می‌یافتم کلامی از اسرار نهان به او می‌گفتم. تا آن که تو آمدی و پی به دل مشتاق بردم و تو را محلّ اعتماد یافتم و این سَرّ اکنون به تو باز گفتم. چشم به راه باش تا نور جمال موعود را مشاهده کنی که عالم را در بر گیرد."

باری، حاجی حسن درگذشت و من همیشه در صدد بودم تا ببینم آیا خبری از ظهوری به گوشم می‌رسد یا خیر. سالها گذشت تا خبر ظهوری را از شیراز شنیدم. اما سخت بیمار بودم و امکان حرکت نداشتم.

وقتی هم مظهر ظهور، حضرت باب، به کاشان آمد و میهمان میرزا جانی شد، من آگاه نشدم و از زیارت جمالش محروم ماندم. اما آثارش را از مؤمنان به او دریافت کردم و از تاریخ تولّدش پرسیدم. چون مرا باز گفتند، دیدم با آن تاریخی که حاج حسن فرمود دو سالی اختلاف دارد. بسیار حیران شدم و در وادی حیرت سرگردان ماندم که حاج حسن چه می‌گفت و این چه حکایت است.

باز هم مدتی گذشت. روزی یکی از رفقای اهل نراق را ملاقات کردم. میرزا کمال‌الدین بود. او خبر ظهور دیگری را به من داد. می‌گفت که حضرت باب به ظهور ایشان بشارت داده‌اند. در آن موقع حضرت بهاء‌الله در بغداد اقامت داشتند. فقراتی چند از کلمات مکنونه و بعضی ابیات قصیده عَزَّ ورفائیه را به من داد. کلمات الهی در اعماق جانم نفوذ کرد و

اثری شدید نمود؛ چه که می‌فرمود، "اگر ارادهٔ جمال داری چشم از عالمیان بریند." قلب مرا منزلگاه خود می‌دانست که باید پاک و پاکیزه‌اش نمایم تا در آن تجلی نماید.

از حاجی کمال نراقی تاریخ تولد ایشان را پرسیدم. چون مرا بازگفت، کلام حاجی حسن نائینی به خاطر آمد. به سجده افتادم و خدای را شاکر شدم و حامد گشتم که مرا به این فیض رساند و از موهبت ایمان برخوردار کرد.

داستان حاجی محمود به پایان رسید. خود او در نود سالگی درگذشت.

اما نکته‌ای ذهن را به خود مشغول داشت که چرا شیخ از بیان اسرار الهی به عبدالخالق خودداری می‌کرد. بعدها پسر عبدالخالق در ماجرای قلعه طبرسی به شهادت رسید اما خود او وقتی ادعای قائمیت حضرت اعلی را شنید، فریاد برآورد که خون پسر هدر رفت و از ایمان به آن حضرت روی برگرداند.

(با استفاده از تاریخ نبیل زرنندی، شرح حال شیخ احمد احسایی، تدوین شد.)

۶- لوح مبارک حضرت بهاءالله

یاران پارسی هر یک پیکی از جهان بالاستی..... درفش دهش و بخشش ایزدی را بنگر که آفتاب جهان آسمان باز از خاور پارسیان درخشید و اختران تابان روشن شد. پاک یزدان سزاوار ستایش و نیایش است که چنین بخششی ارزان فرمود و چنین مهری رایگان داشت. امروز دوستان پارسی باید از شادمانی پرواز نمایند و در بستان جهان، آغازگشودن راز نمایند و به این آهنگ و آواز دمساز گردند. روز، روز فیروز است و تابش، تابش آفتاب گیتی افروز و آتش، آتش جهان سوز. آتشی که همه پرتو است نه دود، و یزدانی است نه کیهانی، آسمانی است نه زمینی، تابشش جان بخشد نه جان گیرد. بر هر چیز بیفزاید نه بکاهد. این مهر سپهر، نشانهٔ آن آفتاب است و این آتش، نشانی از آن آذر جهانتاب. باری در شب و روز به یاد آن یاران شادمانیم و به دوستی آن دوستان همدم و همداستان. از ایزد بی مانند خواهانیم که همواره همهٔ پارسیان را یار و یاور باشد تا در انجمن آسمانی همه چون چراغ های یزدانی برافروزند و پرده های پنهانی بسوزند و به آتش دوستی و خداپرستی بسوزند. این است بخشش خداوند آفرینش که امروز روز یزدان پرستان است و پیروزی می پرستان و شادمانی مستان و خوشی هوشمند و کامرانی دوستان یار مشکل پسند.

در ایام کودکی حضرت بهاءالله یکی از مامورین دولت سه بار به منزل میرزا بزرگ پدر حضرت بهاءالله رفت و پول زیادی گرفت این پول خیلی بیشتر از مقداری بود که جناب میرزا بزرگ بایستی میپرداخت چون حکومت ایران در آن ایام ظالم بود مامورین هم ظلم میکردند و دولت کاری به آنها نداشت جمال مبارک از ظلم این مامور خیلی محزون شدند و با آنکه فقط هشت سال داشتند از پدرشان اجازه خواستند که به طهران رفته نزد شاه شکایت کنند میرزا بزرگ اجازه دادند، حضرت بهاءالله با اسب به طهران رفتند و در مقابل شاه و وزراء ثابت کردند که آن مامور ظلم کرده و پولی که گرفته بیش از مقداری است که دولت تعیین کرده شاه و وزراء از عظمت حضرت بهاءالله و قوه بیان ایشان خیلی به حیرت افتادند شاه هم متوجه ظلم مامور شده دستور اخراج او را داد، حضرت بهاءالله آن راه ده روزه را در دو روز طی کردند و به منزل برگشتند و آن مامور ظالم از کار بر کنار شد.

نجم باختر جلد ۱۲

۸-ولادت و صباوت حضرت بهاءالله

میرزا حسینعلی که بعداً عنوان بهاءالله را اختیار فرمودند پسر ارشد میرزا عباس نوری یکی از وزیران دولت بودند . عائله‌شان ثروتمند و از اعیان و اشراف محسوب میشدند و بسیاری از اعضای این خاندان در دوائر حکومت ایران مشاغل عالیه کشوری و لشکری داشتند . تولد حضرت بهاءالله در طهران پایتخت ایران در فجر روز ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ میلادی

صورت گرفت . بهیچ دبستان یا دبیرستانی نرفته و فقط در منزل جزئی تحصیل نمودند معذک از اوان طفولیت آثار فراست و علم و حکمت در ایشان ظاهر و هنوز در عنفوان جوانی بودند که پدرشان وفات یافت و مواظبت و سرپرستی برادران و خواهران جوانتر و اداره املاک وسیع خانوادگی بعهده ایشان واگذار گردید .

وقتی حضرت عبدالبهاء پسر ارشد حضرت بهاءالله مطالب ذیل را درباره ایام صباوت پدرشان نقل می‌فرمودند :

" ... از صغر سن آثار مهربانی و جود و کرمشان مشهور بود به سیرو صفا بسیار میل داشتند اکثر اوقات را در باغ و صحرا میگشتند و قوه جاذبه‌ای داشتند که هر کس مجذوب میشد و همیشه حولشان جمعیت بود و وزراء و وکلاء همیشه حول جمال مبارک بودند و اطفال مفتون آن طلعت و سیما. در سن سیزده چهارده مشهور به علم بودند و در هر موضوعی صحبت میکردند و هر مسئله ای را حلّ می‌فرمودند در محافل بزرگ علما صحبت میکردند مسائل مشکله علما را حلّ می‌فرمودند و جمیع اذعان مینمودند. در سن بیست و دو سالگی بودند که والدشان وفات یافت. پدرشان وزارت داشت دولت خواست که جمال مبارک وزارت قبول فرمایند زیرا در ایران عادت چنین است که وزارت را به پسر وزیر میدهند قبول نفرمودند. و بعد صدر اعظم گفت کاری بایشان نداشته باشید این جوان تنزل وزارت نمیکند همتش از این بلندتر است مقصد او را کشف نمودم ولی میدانم که فکر امری عظیم دارد که مشابهتی بافکار ما ندارد او را بخود واگذارید "

ص ۳۳ و ۳۴ بهاءالله و عصر جدید

۹- نور و قریه مبارکه تا کر "

نور موطن اصلی حضرت بهاءالله است. جناب میرزا بزرگ والد گرامی حضرت بهاءالله گرچه در طهران منزلی عالی داشتند ، اما در تا کر نور نیز به روایت تاریخ نبیل زرنندی املاک داشتند و قصر بزرگی بنا کرده بودند . فرش های گرانبها و اثاث هنگفت در آن قصر موجود بود. نبیل می گوید روزی حضرت بهاءالله این بیانات را فرمودند و من از لسان مبارک شنیدم. فرمودند:

«وزیر مرحوم منزلی عالی داشتند که هم گنانش از این جهت رشک می بردند»

بر کشیده بهر مشتی خاک ایوان جهان

بر بساطش نه سماط و هشت خوان انداخته (عراقی)

اقلیم نور به خصوص « قریه تا کر » یکی از نقاط بیلاقی و خوش آب و هوای ایران می باشد که در بهار و تابستان جذابیتی خاص دارد . آن خاک زرخیز پس از باران همیشه انعطافی دلپذیر می یابد . به هنگام وزش نسیم کوهساری از دامنه های پر گل و ریحان ، مشام انسان معطر می شود . گویی روایح معنبر آن دلبر افاق همراه با عطر دلاویز گل ها در میان تپه ها و کوه ها می پیچد و هوش از سر عاشقان روی دلدار در دیدار آن دیار ، به ملکوتی زیبا پرواز می کند . دیده امید زائران در آن گلشن روشن و پیکر آرزو از نور آن مزین .

ز هر شاخی شکفته نو بهاری

گرفته هر گلی بر کف نثاری

نوای بلبل و آوای دراج

شکیب عاشقان را داده تاراج

سمن ساقی و نرگس جام در دست

بنفشه در خمار و سرخ گل مست (نظامی گنجوی) هر بامداد هنگامی که سپیده می دمد ، " تا کر " زیر گنبد نیلگون آسمان قیافه واقعی و تاریخی خود را باز می یابد . این قریه کوهستانی که چون مرواریدی در تنگنای صدفی سبز افتاده و دراغوش یک دره مه آلود و نیمه جنگلی آرمیده است ، از لحاظ تاریخ بهایی منزلت و قربی خاص دارد .

" تا کر قریه ای است در وسط دره ای واقع در شمال رود نور که اطراف آن را جبالی که موسوم به تا کر کوه است احاطه کرده ، فقط در جنوب آن مقدار کمی اراضی باز وجود دارد که مردم در آن زراعت می نمایند . این قریه کوچک و مبارک با این کیفیت ، قطعه زمینی است « رشک بهشت برین و فخر گلزار و چمن ، غبطه لاله زار پر سرور و سمن ، خاکش عطر ناک و خارش گل و ریحان جنت رضوان ، قبله آفاق و کعبه اهل اشراق ، مطاف عالمیان و مقصد آدمیان . »

فروزان از سر هر غصن صد قندیل در میدان

نمایان نور هر قندیل ، خورشیدی ، درخشانی (عراقی)

با بیاد آوردن آنکه پس از انقلاب اخیر ایران بیت مبارک حضرت بهاءالله در تا کر مازندران به دست ظلم و نادانی جهال ویران گشته ، ولی در آینده بار دیگر این قصر بی مانند به وسیله ارزنده ترین مهندسین و زبده ترین معماران جهان که ایران را هم چنان وطن و قبله گاه خویش می دانند ، از نو با همان نقشه و به همان صورت گذشته ساخته خواهد شد و با هزاران گل و شکوفه تازه رسته در قلوب عاشقان آراسته و پیراسته ، مشتاقان رخ و جبین را به آن تراب مشکین و خاک عنبرین می ساینند . خدیوان تاج پیشانی و شاهنشاهان سر و افسر در درگه و ایوانش می اندازند .

هر چند این مکان بهشتی احتیاجی به بیت و قصری ندارد ، زیرا شکوه جمال بهاء بر آن چنان تابیده که « خورشید خاوری کن از رشک جامه چاک » این پرتو تابنده ، جاودانه روشنایی بخش نور و تا کر خواهد بود و به روایت یوحنا رسول « در نور او ملت ها راه خواهند رفت و پادشاهان زمین همه جلال خود را بدانجا خواهند آورد » حضرت عبدالبهاء در لوحی که از قلم معجز شمیم آن مولای توانا در باره نور به خصوص تا کر نازل گشته می فرماید:

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هو الابهی الابهی

ای اهل قریه مبارکه . وادی مجاز و یثرب و صحرای بطحاء که جولانگاه قبایل قحطان و بنی یعرب بود در قرآن عظیم و کتاب وادی بی آب و گیاه تعبیر فرموده علی الخصوص مکه که کاخش سنگلاخ بود و قصورش صخور خاکش منبت خاشاک بود و درخت سبز و خرمش حنظل تلخناک ... با وجود این به طلوع شمس جمال محمدی از آن خطه و اقلیم عربی مشرق منیر شد و افق مبین گشت قبله آفاق شد و کعبه اهل اشراق در محل ولادت حضرت روح الله اسم اعظم عیسی بن مریم که نامش بیت لحم است ملاحظه کنید در زمان آن جان مقدس قریه حقیری بود و ده بی بنیان صغیری اسمی نداشت و نامی میان دهات بر نداشت چون محل ولادت آن روح مجرد شد و موقع قدم آن نور مجسم سجده گاه ملوک عظیم شد و خلوتگاه قدسیان درگاه رب رحیم حال ملاحظه نمایید که آن قریه مبارکه در زمان آینده به چه قمیصی مخلع گردد و به چه موهبتی مخصص"

والد جمال ابهی ، جناب میرزا عباس نوری به مناسبت خط زیبایشان که به شیوه میر عماد بود مورد تجلیل و تحسین فراوان فتحعلی شاه قاجار قرار گرفتند و لقب میرزا بزرگ یافتند .

جناب وزیر ... گویی آن چنان ملهم بودند که در سر در مدخل قصر خویش در تا کر این دو بیت را مرقوم نموده بودند .

بر درگه دوست چون رسی گو لبیک

کانجا نه سلام راه دارد نه علیک

این وادی عشق است نگه دار قدم

این ارض مقدس است فاخلع نعلیک

نقل از پیام بهایی ش. ۲۲۸

۱۰- مناجات

هُوَ الْاِبْهَى

الله لا اله الا هو العزيز المحبوب له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وهو المهيمن القيوم والله لكتاب من الله المهيمن القيوم الى الله العزيز المحبوب على ان البيان و من فيه هدية متي اليك موقناً على ان لا اله الا انت وان الامر والخلق لك وما لاحد من شيء الا بك وان من تطهرته عبدك وحجتك لاخاطبته باذنك واقول لو تعزلن في القيمه الاخرى من في البيان حين الذي تشرب اللبن من ثدي امك باشارة من يدك لكنت محموداً فياشارتك ولو انه لا ريب فيه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزى من دان به فضلاً منعندك انك كنت ذا فضل عظيمًا وانك تكفي كل شيء عن كل

شيء ولا يكفي عنك من شيء لا في السموات ولا في الارض ولا ما بينهما وأنت انت كنت كافياً عليما وأنت كنت على كل شيء قديراً... هذا ما نزلنا الى أول من آمن بمن يظهره الله تنذيراً من عندنا للعالمين

مضمون به فارسی

اوست خدا، نیست خدائی جز او که عزیز و محبوب است هر آنچه در آسمانها و زمین و میان آنهاست از آن اوست و اوست مهیمن قیوم به درستی که این نامه ای است از خداوند مهیمن قیوم به خداوند عزیز محبوب که بیان و اهل آن هدیه ای است از جانب من به تو در حالی که ایقان دارم خدائی جز تو نیست و امر و خلق از آن تو است و هیچ کی هیچ ندارد مگر به واسطه تو و آنکس را که ظاهر فرمودی عبد توست و حجت تو و او را به اجازه تو با این کلمات مخاطب میسازم که اگر در قیامت دیگر هنگام نوشیدن شیر از پستان مادرت، اهل بیان را به اشاره دستت معزول فرمائی محمودی در آن و گرچه شکی در آن نیست . البته نوزده سال صبر خواهی کرد تا از روی فضل هر که را به آن ایمان آورد پاداش دهی . به راستی که تو دارای فضل عظیمی و تو هر چیز را از هر چیز کفایت میکنی و هیچ چیز نه در آسمانها و نه در زمین و نه در میان آنها تو را کفایت نمیکند و تو کافی و علیم بوده ای و بر هر چیز توانائی

کتاب ۹ روحی ص ۹۹

۱۱- مضمون مناجاتی از حضرت اعلی

حضرت باب در قسمتی از مناجاتی که در سن سی سالگی از قلم اعلی نازل شد است، به شرح زندگانی خود به این مضمون اشاره می فرمایند:

" خدایا تو شاهدی که از زمان ولادتم تا سن پانزده سالگی در شیراز اقامت داشته و پس از آن در بندر بوشهر سُکنی گرفتم و ضمن اشتغال به امر تجارت، از نعمای الهی نیز مرزوق بودم. بعد از این، مدت یک سال را در اراضی مقدس، عتبات عالیات گذرانده و سپس به شیراز بازگشتم. در سن بیست و پنج سالگی به عزم زیارت مکه مُکرمه و اجرای مناسک حج به آن شهر مقدس رفته و مدت یک سال در آن حدود زیستم. و مجدداً به شیراز مراجعت کردم و از شیراز به اصفهان عزیمت نموده و شش ماه از ایام حیات خود را در آن مکان، مسجون بوده ام و پس از اتمام دوران سجن ماکو به چهریق «جبل شدید» انتقال یافته ام ."

حضرت باب پس از تذکر این نکات به حمد و ستایش خداوند یکتا پرداخته، می فرمایند: " در کل حین و قبل حین و بعد حین تو را شکر می گویم به هر چیز خواستی و هر چه خواهی و هر چه خواهی خواست."

عهد اعلی، زندگانی حضرت باب از جناب ابولقاسم افغان ص ۳۸

محلّ تولّد حضرت باب در بالا خانه منزل مسکونی جناب میرزا سیّد علی عموی والده مکرمه در شیراز است. در این مقام نکته ایست که باید توضیح داده شود و آن این است که با وجود منزل پدری آنحضرت که بنام بیت مبارک معروف و مجدداً زیارتگاه اهل بهاء در آیند بسیار نزدیک خواهد شد چگونه است که تولّد مسعود حضرت اعلی در این خانه واقع شده است؟

قبل از تولّد حضرت باب نوزادی از والدین محترم متولّد گردیده که به فاصله چند روز در گذشته بود در این مرتبه که آثار وضع حمل نمودار شد مصمّم گشتند که هنگام تولّد طفل محلّ زایمان را تغییر دهند زیرا اعتقاد عموم بر این بود که در چنین موردی باید محلّ تولّد را تغییر داد تا طفل زنده بماند.

به این جهت چون زمان وضع حمل فرا رسید والده آنحضرت را به منزل عموی خود جناب میر سیّد علی انتقال دادند و در این منزل است که آنحضرت چشم بدنیا گشود و به اراده الهی باقی ماند تا روشنی بخش جهان و جهانیان و نور دیده آن خاندان گردیده و برای امانت الهی آماده و مهیا گردد و مبشّر به ظهور منجی عالم انسانی حضرت بهاءالله شود که وحدت عالم انسانی را در کرهء ارض مستقر سازد.

با این شرح معلوم است که ابویین محترم که جز آنحضرت فرزندی نداشتند این یگانه فرزند در بین افراد عائله مبارکه عزیز و گرامی بود و از همان آوان طفولیت آثاری از سکون و آرامش و متانت و جلال که علامات اولیه بروز و ظهور جمال و کمال الهی در شئون و احوال بود و نشانه ائی از عظمت آینده را نمودار مینمود در ناصیه آن طفل خردسال مشاهده میگردید که به هیچ وجه متناسب با احوالات طفلی به آن سن و سال نبود.

میلاد با سعادت و فرخنده حضرت باب در شب اول محرّم از سال ۱۲۳۵ هجری مطابق با ۲۰ ماه اکتبر از سال ۱۸۱۹ میلادی میباشد.

در رساله بین الحرمین که از آثار قلمی آنحضرت در سفر مکه معظمه در باره تاریخ تولّد خود چنین میفرمایند:

" قُلْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَنْ إِسْمَعُوا حُكْمَ بَقِيَّةِ اللَّهِ مِنْ لَدُنْ عَبْدِهِ عَلِيٍّ حَكِيمٍ وَ إِنَّهُ لَعَبْدٌ قَدْ وُلِدَ فِي يَوْمِ أَوَّلِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ حَمَسٍ وَ ثَلَاثِينَ مَاتِينَ بَعْدَ الْأَفِّ (۱۲۳۵) فِي كِتَابِ اللَّهِ لَمَسْطُورٌ "

به قلم بیژن یگانه

شیخ «احمد احسائی» پسری داشت موسوم به «شیخ علی» که در سال تولّد حضرت باب وفات کرد. شاگردان بر وفات آن پسر تأسف میخوردند، شیخ به آنها می فرمود از فوت پسر من محزون نشوید زیرا من او را در راه علی که همه شما منتظر ظهور او هستید فدا ساختم، من فرزندم را برای همین مقصود پرورش دادم.

اما حضرت باب نام مبارکشان سیّد «علی محمد» در اول محرّم ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با ۲۷ مهر سال ۱۱۹۸ شمسی و برابر با ۲۰ اکتبر سال ۱۸۱۹ میلادی در شهر شیراز متولّد شدند. خاندان حضرت از اولاد رسول الله (ص) علیه و به نجابت و اصالت معروف و موصوف بودند. تاریخ میلاد حضرت باب مطابق با حدیثی است که از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که فرمودند :

" انا اصغر من ربّي بستين " سِرّ این حدیث از همه مستور بود چون حضرت باب متّوّل گردید اهل عرفان که پس از اظهار امرش به نصرت او قیام نمودند به سِرّ حدیث مزبور پی بردند و دانستند که مقصود چیست زیرا حضرت اعلی دو سال از حضرت بهاءالله کوچکتر بودند.

حضرت باب هنوز طفل بودند که پدرشان وفات کرد مشاّالیه موسوم به سیّد «محمد رضا» و از اولاد رسول الله (ص) بود. تقوی و نجابت و فضل و شرافت والد حضرت باب در جمیع اقلیم فارس مشهور و ایشان نزد همه محترم بودند. والده حضرت باب نیز به شرافت و بزرگواری معروف و مورد احترام همه بودند حضرت باب بعد از فوت پدر در دامن مهر خال بزرگوار خود جناب حاجی میرزا سیّد علی پرورش یافتند جناب خال یکی از شهدای امر است.

۱۴- حضرت باب، کودکی که به کودکان دیگر شباهت نداشت.

جناب حاج سیّد جواد کربلائی از جمله نفوسی بود که حضرت باب را در سنّ طفولیت و ایّامی که به مکتب شیخ عابد میرفته اند در منزل جناب سیّد علی خال اعظم دائی بزرگ حضرت باب زیارت نموده اند. حاج سیّد جواد کربلائی میگوید: در شیراز در خدمت حضرت نقطه اولی در حینی که سنّ مبارکش هشت و یا نه ساله بود شرفیاب گشتم اول چیزی که از آن حضرت سبب انجذاب من شد این بود که روزی در شیراز خدمت جناب سیّد محمد خال اکبر دائی دوم حضرت باب مشرفّ بودم در تالاری نشسته و صحبت میداشتیم که از نماز خانه تالار صوت کودکی مسموع بود که به نماز خواندن اشتغال مینمود لکن اثری از صوت ظاهر میشد که سبب انجذاب و اِهتزاز شنونده میگشت. پس از قلیل مدّتی دیدم طفلی هشت یا نه ساله از نماز خانه بیرون آمد مرحوم خال فرمودند همشیره زاده است و ولدشان مرحوم شده است. حاج سیّد جواد کربلائی ادامه میدهد: روزی دیگر در منزل حضرت خال بودم که دیدم حضرت باب از مکتب مراجعت نموده مشتی کاغذ در دستشان است عرض کردم اینها چیست؟ با صوتی آهسته و رقیق فرمود "صفحات مشق من است". جناب حاج سیّد جواد کربلائی میفرمود: جناب شیخ عابد معلّم از صباوت حضرت اعلی و مراتب نورانیت و متانت و جمال و وقار حضرت باب حکایتها مینمود از جمله میفرمود: حالات حضرت باب به وجهی به کودکان شباهت نداشت و به لُهو و بازی مایل نبود و جز به درس و مشق در مکتب به امر دیگر مشغول نمیشد گاهی صبحها دیرتر به مکتب میآمد و چون حاضر میشد میگفتم چرا دیر آمدی؟ چیزی نمیگفت چند بار بعضی همدرسان او را فرستادم او را بیاورند که از وقت درس تعویق نیفتد چون میآمدند از آن شاگرد پرسیدم او را به چه کار مشغول دیدی؟ گفت دیدم در زاویه تالار نماز میخواند. روزی از خانه آمد پرسیدم کجا بودی؟ آهسته زیر لب گفت "خانه جدّم بودم" چون صبحها غالباً دیر میآمد و معلوم شد کاری جز نماز ندارد باو گفتم تو کودک نه ساله یا دهساله هستی و هنوز به بلوغ نرسیده ائی و به تکالیف مُکلف نیستی برای چه اینهمه نماز میخوانی؟ باز آهسته فرمود میخوامم مثل جدّم بشوم و من امثال این عبارت را حمل بر سادگی کودکان مینمودم.

شیخ عابد معلّم حکایت فرموده: در غالب ایّام اعتدال هوا عادت شاگردان این بود که هر هفته یکی از ایشان استاد و شاگردان را در روز جمعه برای تفریح دعوت مینمودند صبح میرفتند و غروب مراجعت میکردند در چنین اوقات که غالباً کودکان در باغ جز به تفریح و بازی اشتغال نمی جستند حضرت باب غالباً از سایرین کناره میگرفت و چون به جستجو

میپرداختند میدیدند ایشان در جای خلوتی در سایه درختان به نماز مشغول است. شیخ عابد مُعَلِّم میگوید: در احوال و اطوار حضرت باب از آغاز ورود به مکتب متحیر و متعجب بودم و خود شاهد و ناظر اخلاق و صفات آن حضرت در ایام طفولیت بودم و میدیدم حضرت باب در ایام طفولیت بهیچوجه رفتار و احوالشان مشابهت و مماثلتی با حالات و اطوار و صفات سایر اطفال نداشته بطوریکه با همسالان خود با رأفت و محبت و خوشروئی رفتار میفرمود و هر چه که با خود به مکتب خانه میآورد از خوردنی و لوازم درس و مشق به سایر اطفال می بخشید و هرگز با اطفال کدورت و رنجشی حاصل ننمود و هیچیک از اطفال چنانکه عادت کودکان است از آن حضرت نزد شیخ عابد شکایت ننمود. در درس و مشق خط بهمانگونه که معلّم میداد میخواند و مینوشت و در همان بار اول درس خود را فراگرفته محتاج به تکرار نمیشد و هرگز از معلّم در باره درس خود غلط نپرسید و شیخ عابد بفراسات دریافته بود که این طفل نورانی دارای چه استعداد عجیبی است و بارها بر زبان آورده بود که اگر این طفل دوره دروس معمولی را بپایان رساند و در تکمیل آن بکوشد نخستین عالم زمان خود خواهد شد. مشاهده همین احوالات بود که عاقبت شیخ عابد معلّم بمرحله ایمان و ایقان رسیده و به حضرت باب ایمان آورد

۱۵- تعمقی در اعیاد ولادت حضرت اعلی و حضرت بهاءالله

به قلم جناب فریدالدین رادمهر

عید ولادت حضرت باب اعظم و جمال ابهی در دو روز اول و ثانی محرم حکم واحد دارد. به تعبیر جمال قدم این دو یوم، یک یوم است. در اینجا مفهوم ولادت به معنای دیگری دلالت می کند. در این عید خاص آدمی به روزی داخل می شود که طولانی ترین روز سال است. بی آنکه یلدا باشد. روزی است که خورشیدش دو بار طلوع و غروب می کند، بی آنکه در حرکتش وقفه ای پدید آید. روزیست که شبی از آن می گذرد بی آنکه بر چهره روز نقاب ظلمت کشد این دوگانگی به تعبیر حکیمان کثرتی را نشانه گرفته است که در ذات خود واحد است، آری دو یومی که یک یوم است... حضرت باب و حضرت ابهی یوم تولد خود، یعنی نخستین جلوه زمانی شدن خدا را در دو یوم، به یک یوم مقرر فرمودند. حضرت بهاء الله به یک باره خبر از حقیقت واحد در قمیص ثنویت دادند و این تناقض ظاهری را به غایت رساندند آنگاه که به مناسبت شب تولد حضرت اعلی این نکته را بیان کردند:

"ان یا ملأ الارض و السماء انها لیلة الاولى قد جعلها الله آية للیلة الأخری التي فیها ولد من لا یعرف بالأذکار.

و به مناسبت شب تولد خود نیز فرمودند:

"فیا حبذا من هذا الفجر الذی فیه استوی جمال القدم علی عرش اسمها ألعظم العظیم و فیه ولد من لم یلد ولم یولد." نکته آن است که از ظهور اولی به شب و از دومی به فجر یاد کردند روز و شبی که دو روز بر حسب شمارش بنی آدم، امتداد می یابد... شاید این دو یوم که یک یوم است، شب قدری باشد که قدر و قیمت آدمی معلوم شود. جمال ابهی در لوحی به مناسبت همین ایام می فرمایند: هذه لیلة ولدت فیها حقیقة الرحمن و فیها فصلت کل امر ازلی من قلم السبحان."

یعنی در امشب حقیقت رحمن متولد گشت و در این شب ازل یعنی عالمی که نه ابتدائی دارد و نه انتهایی، تفصیل یافت